

مشکلاتی که شیعه پیش پیمانی میگرد

شیعه حس میکرد که پایمال کردن نص صریح ولایت و چسبیدن بمسأله صلاح مسلمین از یک عقیده مخصوص سرچشمه میگیرد (اگرچه اکثریت با آن عقیده تظاهر نمی کردند و شاید هم بسیاری از آنها نمی فهمیدند) و آن اینست که احکام و قوانین نابتة اسلام که بنص قرآن قابل نسخ نیست (۱۳) تابع مصالحی است که باختلاف شرایط و عوامل، اختلاف پیدا میکند

شیعه فکر میکرد که اگر این عقیده آزادانه در مغز مسلمین برای خود جای باز کند و این دربروی اسلام باز شود:

اولا، ولایت و حکومت اسلامی بدست اشخاصی خواهد افتاد که هیچگونه مصونیت خدائی نداشته باشند و در نتیجه محیط صدور صد آزاد اسلامی تبدیل بیک محیط فاسد بی بند وباری خواهد شد که روح تقوی و آزادی اسلامی را از دست داده و عالم اسلامی در تحت شکنجه حکومتهای استبدادی و رژیم های کسرائی و قیصری، همه سرمایه آزادی دینی خود را از دست داده؛ بهمان جا هلیت شوم عربی

برگشته، و بالاخره از اسلام جز ناهی نخواهد ماند.

و ثانیاً، پیشرفت این وضع برای اینکه موانع را از پیش پای خود بردارد، طبعاً در خانه اهل بیت پیغمبر را بسته و نقش اینها را از دل مردم بلکه از صفحه وجود و هستی محو خواهد کرد و در نتیجه اصول و معارف اسلامی و همچنین قوانین و احکام دینی که از وحی الهی سر چشمه گرفته اند، و اهل بیت نگهبان و نگهدار آنها میباشند، بی سر پرست مانده و از نشو و نما افتاده و تدریجاً تغییر ماهیت خواهند داد.

چیزی که میتوان گفت، بیشتر از هر چیز درین جریان شیعه را نگران و متوحش میکرد، این بود که میدیدند (۱۴) عده ای اشخاص که مورد سوءظن بوده و سابقه خوشی در اسلام نداشتند، بیشتر از همه سنگ خیر خواهی اسلام و مسلمین را بسینه میزنند.

علاوه بر این جمعیت منافقین (۱۵) که تدریجاً در اسلام نشو و نما پیدا کرده و در اواخر عهد نبی اکرم بک عده قابل توجهی شده بودند و در طول زمان بعثت از هیچگونه دسیسه بازی و کار شکنی و سوء قصد نسبت بنبی اکرم فرو گذاری نمیکردند و شماره بسیار زیادی از آنها (۱۶) در مدینه و در میان صحابه و خواص رسول بودند با در گذشت پیغمبر اکرم و انعقاد خلافت انتخابی و بیرون آمدن وی از انحصار اهل بیت، یکمرتبه همه سرو صدا های منافقین خوابیده و همه کار شکنیهای داخلی پایان پذیرفته و نارضایتهای آنان تبدیل برضایت گردیده، و بعنوان کل من رأی النبی و روی عنه همگی داخل جرگه اصحاب، و مشمول روایت اصحابی کالنجوم شدند (۱۷)

مشکل اول

مفقوط ولایت و حکومت اسلامی

جریان حوادث آنچه را شیعه حدس زده بود، تدریجاً تصدیق نمود. از یکطرف بفاصله بسیار کمی؛ خلیفه اول روی منبر پیغمبر اکرم، عموم مسلمین را مخاطب ساخته، سیرت و روش حکومت خود را اعلام نمود و گفت که: رسول اکرم در روش خود از جانب خدا مؤید و با وحی آسمانی مستظهر بود؛ ولی ما که دستمان از وحی کوتاه است، با اجتهاد خود در اداره امور مسلمین سیر خواهیم کرد، ممکن است بیاری خداری ما مصیب باشد و ممکن است خطا کنیم (۱۸).

این معنی بخلیفه اجازه میداد که در مواردی که صلاح دید، از اجرای پاره‌ای از احکام برای مصلحت و وقت‌صرف نظر نماید، و در نزدیکیترین وقتی نیز مصداق پیدا کرد.

در مورد فشاری که بخاندان نبوت وارد ساختند (۱۹) و همچنین در مورد فجیعه‌ای که خالد بن ولید در قضیه مالک بن نویره و زنش مرتکب شده بود؛ خلیفه هیچگونه تعقیبی را صلاح ندید (۲۰).

و هنگام وفات، خلیفه دوم را با وصیت، رای خلافت تعیین کرد (۲۱) خلیفه دوم نیز در زمان خلافت خود؛ تقریباً با همان روش رفتار کرده و بحسب اجتهاد و صوابدید خود از عده‌ای از احکام سرباز زده و آنها را الغاء کرد (۲۲)

حج تمتع و نکاح تمتع و گفتن **حی علی خیر العمل** در اذان را قدغن نمود و سه طلاق را انفاذ کرد و ام ولد را حکم آزادی داد، و غیر اینها.

و تقسیم بیت المال که در زمان پیغمبر اکرم و زمان خلافت خلیفه اول با السویه بعمل میآمد با تفاوت عملی نمود (۲۳) و این پایه اول حدوث غائله اختلاف طبقاتی در اسلام بود که بعدها تلخ ترین نتایج را برای مسلمین بیار آورد.

و علاوه در قلمرو حکومت وی، معاویه در شام، سالها با یک وضع ملوکانه کسرائی و قیصری حکومت میکرد، حکومتی که جز یک سلطنت استبدادی قیافه‌ای نداشت.

عذر معاویه این بود که بواسطه مجاورت با امپراطوری روم از اتخاذ چنین رویه‌ای ناگزیر است و خلیفه عذر وی را پذیرفته و دیگر متعرض حالش نمیشد (۲۴)

علاوه بر اینها در خلال این احوال روایت‌هایی از رسول اکرم در میان محدثین، نقل و دو بدل میشد که بموجب آنها صحابه رسول دارای اجتهاد معرفی میشدند که اگر رأیشان در امور اصابت کند مأجورند و اگر خطا کند معذورند (۲۵).

و مفهومی که این روایات در اذهان عموم بوجود میآورد، این بود که صحابه یک نوع مصونیت دینی دارند که هر عملی را مرتکب شدند غیر صحابی حق کمترین اعتراض و مؤاخذه را در حق صحابی نخواهد داشت. و البته این امتیاز دینی یک روح استبداد عجیبی در صحابه که اضافه بر خلافت، حکومت‌های ولایات و فرماندهی‌های لشکریان اسلام، غالباً

دست آنها بود میآفرید . (۲۶)

اینها مواد فسادى بود که در اثر پیدایش نظریه «جواز تغییر پاره‌ای از مواد دینی بحسب مصلحت وقت» در داخل پیکره اجتماع اسلامی

پدید آمدند **و در نتیجه در سال ۱۳۰۳**

و البته تا چندی اثر ظاهری نداشت و اسلام با نیروی حقانیت و نورانیت خود توسعه پیدا می‌کرد و هر روز فتوحات تازه‌ای نصیب مسلمین میشد (۲۷) و بواسطه ثروت‌های بیحد و حسابی که بعنوان غنیمت میبردند، از طرز حکومت خشنود ، و بوضع خود خوشبین بودند .

ولی زخم‌های درونی نامبرده ، تدریجاً پنهان و نمای خود را دامه میداد . و هنوز دیری نگذشته و بیست سال از رحلت پیغمبر اکرم نرفته بود که عمال خلافت که عده‌ای از آنها صحابی نیز بودند ، بنای بی بندوباری را گذاشته (۲۸) و علناً روش بیداد گری پیش گرفته و امنیت را از جان و عرض و مال مردم سلب کرده و هوس آنان جایگزین قوانین دینی گردیده و در نتیجه منجر بشوریدن مردم علیه خلافت و قتل عثمان شد (۲۹) و بالاخره منتهی بجنبش‌های داخلی و خونین جمل و صفین و نهروان (۳۰) و شهادت امیر المؤمنین علی شد (۳۱) .

و سپس معاویه بهر تدبیر بود روی کار آمده (۳۲) و بمسند خلافت تکیه زده و خلافت را بسلطنت مطلقه تبدیل نمود .

در خلال این جریانات عالم اسلامی صدها و هزارها صحنه های خونین و پرده‌های فجیع و ننگین و شرم آوردید که گرداننده عمده آنها جماعتی از صحابه (۳۳) مانند حر قوص بن زهیر (ذوالثدیه) و عمرو بن عاص

و سمرقند بن جندب و بسر بن ارطاة و مروان بن حکم و مغیره بن شعبه و ابو موسی اشعری و سعد و قاض و غیر هم و در رأس آنها معاویه و طلحه و زبیر و ام المؤمنین عایشه بوزند که همه از صحابه میباشند.

فضاحت و رسوائی هر يك از این فجاع بیشتر، بحدی روشن و هویدا است که بهیچ منطقی نمی توان او را توجیه و پرده پوشی کرد، جز اینکه گفته شود، که اصحاب کرام مجتهد بودند، و در خطای خود معذور، و قاتل و مقتول و ظالم و مظلوم هر دو آمرزیده و بهشتی میباشند.

بدنبال این دسته از صحابه و دستیاران آنها، دسته دیگری از قبیل یزید بن معاویه (۳۴) و خلفای آل مروان و حکام و عمال آنها از قبیل زبید بن ابیه (۳۵) و عبیدالله بن زیاد و حجاج بن یوسف و نظائر آنها بوجود آمدند که در حقیقت پدر و مادرشان همان نظریه سابق الذکر و سلطنت استبدادی مطلق العنان بود.

و در مدت حکومت اینها که تقریباً هفتاد سال طول کشید، که جز نامی از اسلام باقی نمانده (۳۶) و حکومت اسلامی دینی که در زمان پیغمبر اکرم پیرایه ای جز تقوی و عدل نداشت، تبدیل بیک امپراطوری جائرانه صد درصد عربی گردید.

و پس از آن اگرچه در اثر ازحد گذشتن بیداد و ستم بنی امیه، مسوده از کشور ایران علیه امویین نهضت کرد (۳۷) و پس از جنگهای خونین، حکومت بنگین بنی امیه را سرنگون کرده و زمام اداره امور مسلمین را بدست بنی عباس سپردند.

ولی روی کار آمدن بنی عباس (۳۸) دردی را دوا نکرده و وضع عمومی اجتماع اسلامی بصورتی نامطلوب تر و حال ناروایی افتاد ، و تا اواسط قرن هفتم هجری ، مشکلات دینی روز بروز شدید تر شده ، و سعادت عمومی اسلامی ، ساعت بساعت از مردم دور تر میشد . پس از آن تا امروز که تقریباً چهار ده قرن از هجرت میگذرد ، وضع عمومی اجتماع اسلامی روز بروز در انحطاط ، و بسقوط نزدیکتر میشود .

البته عرض ما از اطالة کلام، نه اینست که بذکر تاریخ اسلام و سیر اجتماعی چهارده قرنی آن بپردازیم ، و یا بساط مناظره های مذهبی و مشاجره های کلامی دو مذهب بزرگ اسلامی ، شیعه و سنی را پهن کنیم . بلکه مقصد اینست که شیعه نسبت به جریان عمومی اوضاع اسلامی چنین فکر میکند ، و جریان حوادث و وقایع داخلی این اجتماع دینی مقدس را با تجزیه و تحلیل به مدیگر مربوط ساخته و عامل اصلی آنها را همان موضوع الغاء ولایت می یابد، که از نظریه (جواز تغییر مواد دینی بحسب مصاحبت وقت) سرچشمه گرفته است و اما اینکه شیعه در این تشخیص و نظر مصیب است ، یا بخاطر فتنه ، از هدف بحث ما بیرون میباشد .

شیعه هم چنانکه نسبت باعمال اکثریت ؛ روز رحلت نبی اکرم بنظر انتقاد مینگریسته ، نسبت به فتنه و حوادث و وقایعی که از نسل همان حازه ، قرن بقرن بوجود آمده ؛ بنظر انتقاد نگاه میکرده و میکند . و از اینجا است (۳۹) که یک کفر مسلمان که مارتک مذهب تشیع دزد ، هرگز حاضر نیست که هیچیک از این حوادث اسف آور بیرون از شمار و آثار و نتایج سوء آنها را ، از روز رحلت پیغمبر اسلام تا امروز که چهارده

قرن میباید، بهیچوجه پبای اجتماع مقدس اسلامی، که نمونه آن؛ اجتماع ده ساله اول بعد از هجرت، باسرپرستی پیغمبر اکرم بود، محسوب دارد. و هرگز نمی تواند اعمالی را که از اکثریت صادر شده، بحسن نیت حمل کرده و معذورشان دانسته و زبان بانتقاد نگشاید.

اکثریتی که خاندان رسالت راریشه کن کرده (۴۰) اموالشان را غارت میگردند و زنان شان را اسیر مینمودند و مردان شان را کشته، اسب روی اجسادشان میتاختند، سرهای شان را از شهری بشهری، بعنوان ارمغان میبردند، و جوانان شان را بجای سنگ و آجر در دیوار ساختمانها بمصرف میرساندند.

سالهای متمادی در صدر اسلام صب و لعن اهل بیت، و خاصه امیر المؤمنین علی علیه السلام، جزء فرائض دینی محسوب میشد (۴۱) و کمترین تمایلی بخانواده رسالت، جرمی بود که خون انسان را هدر میکرد.

تا کار بجائی کشید، که اعتقاد عمومی در میان همین اکثریت براین مستقر شد که «رافضی» یعنی شیعه، از مذهب اسلام خارج، و هیچگونه مصونیت نفسی و عرضی و مالی ندارد. و در اثر همین اعتقاد ظالمانه در طول تاریخ (۴۲) خون صدها هزار بیگناه ریخته شده، و بسختی میتوان در گوشه و کنار بلاد اسلامی جائی راسراغ کرد که باخون شیعه رنگین نشده باشد، در حالیکه تاکنون کسی از مسلمین معتقد نشده که مسئله خلافت یکی از اصول دین اسلام است، یا یکی از فروغ ضروری دین، مانند نماز و روزه و حج و غیر آنها، و در حالیکه (۴۳) بموجب تاریخ قطعی، عده زیادی از زندان قه و منکرین توحید و نبوت در مهد خلافت

در حال مصونیت میزیستند، و حتی در دو حرم مقدس مکه و مدینه اقامت
 می‌کردند؛ و کسی متعرض حال‌شان نمی‌شد، ولی شیعه
 از اینجا است که شیعه هرگز نمی‌تواند، اعمال چنین اکثریت
 مخالفی را تحمل بر سهو و اشتباه نموده و آنها را در پیشگاه خدای دادرس
 معذور بداند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی